

دیهیمی: بخش مهمی از سال‌های نوجوانی‌ام با علاقه عمیق به ناصر حجازی سپری شد. زمان گذشت و بزرگ‌تر شدم و من بیشتر از شخصیت و منش او خوشم می‌آمد. او بازیکنی متفاوت بود، بسیار جوانمرد بود علاوه بر اینکه دروازه‌بان خوبی بود، انسانی مهربان و باشخصیت بود.

او شخصیت تأثیرگذار زندگی من بود



به گزارش اسپادانا خبر به نقل از ایسنا؛ خشایار دیهیمی در گفت‌وگو با «شرق» گفت: تازه از تبریز به تهران آمده بودم. عموم مرا به تماشای بازی تیم دارایی و شاهین برد. تیم فوتبال دارایی پدرجد استقلال است و شاهین هم پدرجد پرسپولیس. در آن بازی، عمو، برادر و پسردایی‌ام طرفدار تیم شاهین بودند؛ در ورزشگاه ۳۰ هزار نفری امجدیه شاید ۲۹ هزار نفر طرفدار تیم شاهین بودند. من هم دیدم تیم دارایی، مظلوم است و از آن طرفداری کردم. بازی بسیار مهیجی بود. بازیکنان محبوب من از همان نوجوانی، دروازه‌بان‌ها، بودند. دروازه‌بان تیم محبوبم هم «عزیز اصلی»، همشهری‌ام، بود. او بعد از چندی به تیم رقیب رفت و من بدون بازیکن محبوب ماندم.

یکی از روزهایی که به ورزشگاه امجدیه رفته بودم، تیم دسته دو نادر، مقابل تیم دیگری بازی داشت. دروازه‌بان تیم نادر، جوان ۱۸ ساله خوش‌سیما و خوش‌هیکلی بود، خیلی خوب بازی می‌کرد. بعد بازی کنجکاو شدم بدانم او کیست؟! پرس‌وجو کردم، گفتند: ناصر حجازی است. در آن ایام رایکوف، سرمربی تیم فوتبال تاج بود. او مربی تأثیرگذار و خلاق بود. بازی تیم‌های دسته دو را هم می‌دید. توانایی خوبی در کشف بازیکن‌های بااستعداد داشت. او بازی ناصر حجازی را در تیم فوتبال نادر دید و دروازه‌بان محبوبم را به تیم تاج آورد.

ناصر حجازی از همان روزها نشان داد آدمی باشخصیت و بازیکنی متفاوت است؛ برخلاف بسیاری از بازیکن‌ها، آن‌موقع و این سال‌ها نه تنها لمپن نبود، بلکه بسیار باشخصیت بود. از وقتی ناصر حجازی به تیم محبوبم آمد، بیشتر دلبسته‌اش شدم. او بعد از چندی به تیم ملی امید دعوت شد و بعدتر هم دروازه‌بان اول تیم ملی فوتبال ایران شد و عیش من کامل شد.

بعد از آن من به هوای تماشای بازی ناصر حجازی به ورزشگاه می‌رفتم. دو بار هم در همان سال‌های نوجوانی بازیکن محبوبم را از نزدیک دیدم. نوجوانی ۱۴، ۱۵ ساله بودم و بسیاری از عکس‌های منتشرشده ناصر حجازی در نشریات ورزشی را در دفتری می‌چسباندم و هر بار به ورزشگاه می‌رفتم آن را با خودم می‌بردم به هوای اینکه بتوانم ناصر حجازی را بینم و دفتری را که از عکس‌هایش درست کرده‌ام، برایم امضا کند، اما پیدایش نمی‌کردم.

آن موقع مثل الان نبود که همه بازیکن‌ها با اتوبوسی به ورزشگاه بیایند و هر کس از جایی می‌آمد. یکی از آن روزها پشت دروازه ورزشگاه امجدیه ایستاده بودم، یک‌باره او را دیدم و بدو بدو با شوق به سمتش رفتم، برق شوق را در چشم‌هایم می‌دید، رفتم کنارش، نشست با حوصله یکی یکی عکس‌هایش را برایم امضا کرد، بسیار مهربان بود. یک بار دیگر هم اتفاقی او را در امجدیه دیدم. او بازیکنی با وجدان و مهربان بود و من بسیار دوستش داشتم.

بخش مهمی از سال‌های نوجوانی‌ام با علاقه عمیق به ناصر حجازی سپری شد. زمان گذشت و بزرگ‌تر شدم و من بیشتر از شخصیت و منش او خوشم می‌آمد. او بازیکنی متفاوت بود، بسیار جوانمرد بود علاوه بر اینکه دروازه‌بان خوبی بود، انسانی مهربان و باشخصیت بود.

یادم هست، بعد از یکی از رقابت‌های جام جهانی که کره شمالی تیم‌های فوتبال مهمی را شکست داده بود، ما با کره شمالی در رقابت‌های آسیایی بازی داشتیم و بسیاری، از تیم کره شمالی وحشت داشتند، اما به دلیل بازی خوب ناصر حجازی، ما این تیم را هم در کشور خودشان و هم در ایران بردیم. بازی بسیار هیجان‌انگیز و غریبی بود، این یکی از جذاب‌ترین بازی‌های ناصر حجازی بود. من بسیار آن مسابقه را دوست داشتم.

ناصر حجازی عشق و ذوق بی‌پایانی به کارش داشت و اهل التماس، گدایی و فضاقت نبود و بسیار باشهامت و صبور بود. وقتی هم به دلیل سیاسی از تیم ملی بازنشسته‌اش کردند، آخ نگفت و از حرفش کوتاه نیامد. او در همه دوران بازیگری و مربیگری‌اش آدم با پرnsیبی بود. علاوه بر مهارت در فوتبال، شخصیتی شریف و پرغرور داشت. ناصر حجازی بیشتر از بسیاری از نویسندگان بر زندگی من تأثیر گذاشت؛ شاید این حرف برای برخی عجیب باشد، چطور من که کارم در عرصه دیگری است، حجازی اینقدر بر زندگی و شخصیتم تأثیر گذاشته است؟! اما بی‌اغراق می‌گویم او شخصیت تأثیرگذار زندگی من بود؛ دلایل شخصی بسیاری برای تأثیرگذاری او بر زندگی‌ام دارم.